

فصلنامه تاریخ اسلام  
سال نهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شماره مسلسل ۳۵-۳۶

## خواجه نصیرالدین طوسی و فتح بغداد

راضیه صالحی\*

محمدحسن ادریسی\*\*

سیل خروشان قتل و غارت مغولان از آسیای میانه تا ایران را در کام خود فرو برد و حتی شهر بغداد را به آتش و غارت و بیداد خود سوزاند. عده‌ای از نویسندگان شیعه و سنی باعث حادثه خونین بغداد را خواجه نصیرالدین طوسی می‌دانند؛ شیعیان هدف خواجه را از این کار، گامی به سود جهان اسلام، و سنیان نابودی اسلام می‌دانند. خواجه نصیرالدین طوسی اندیشمندی بلند مرتبه است که مقام مهم اداری وی در دستگاه مغولان و هماهنگی او با حمله هلاکو خان به بغداد از یک سو، فعالیت‌های گسترده او در زمینه‌های علمی و فنی و نجومی از سوی دیگر موضوعی جدال‌انگیز را درباره او پدید آورده است. به نظر می‌رسد که طوسی هم از سوی ممدوحان خود و هم از طرف منتقدانش تا حدودی مورد قضاوت نادرست قرار گرفته است. در این نوشتار به میزان نقش یا عدم نقش خواجه نصیرالدین طوسی در یورش مغولان به بغداد پرداخته است.

**کلید واژه:** خواجه نصیرالدین طوسی، مغول، هلاکو، بغداد، یورش.

\* کارشناسی ارشد ادبیات

\*\* عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

## مقدمه

به گواهی تاریخ، روزگاری مشرق زمین گاهواره تمدن بوده است. در تاریخ مشرق زمین، قرن هفتم ویژگی خاصی دارد؛ در این قرن که از یک طرف قرن کشت و کشتار است و از طرف دیگر قرن رونق علم و دانش، نابغه‌ای ظهور یافت که توانست علم و سیاست و دین و اخلاق را با سرپنجه تدبیر و تنویر خود پیوند دهد و با به کار گرفتن چنین استعدادی قله‌های فرو پاشیده علم و دانش را دوباره بر افراشته سازد. او فیلسوف، منجم، متکلم و سیاست‌مدار شیعی محمد بن محمد بن حسن معروف به خواجه نصرالدین طوسی است. در روزگاری که شمشیر تاتار و مغول، خاندان‌های کوچک و بزرگ را از هم پاشیده و دنیا از هجوم مغول‌ها به وحشت فرو رفته و فساد و کساد دانش و مروت حکمفرما بود، ظهور چنین دانشمندی مایه اعجاز است. نصیرالدین پس از جلب اعتماد «هلاکوخان» و انتخابش به عنوان مشاور، از این فرصت کمال استفاده را برد و بنای عظیمی را پی‌ریزی کرد که تاریخ از آن بهره‌ها برده است.

هلاکو در سی ذی القعدة ۶۵۳ / اول ژانویه ۱۲۵۶ به همراه ۱۲۹ هزار مرد جنگی از جیحون گذشت و تقریباً بدون هیچ مقاومتی بخش‌های شمالی فلات ایران را تصرف کرد و به پیشرفت خود به سوی غرب ایران ادامه داد. رکن الدین خورشاه، آخرین رئیس اسماعیلیه، سعی می‌کرد تا به هر صورتی هلاکو و مغولان را از تصرف قلاع اسماعیلیه منصرف کند، اما در سال ۶۵۴ ق، قلعه الموت به تصرف در آمد و حکومت اسماعیلیه بعد از ۱۷۰ سال به پایان رسید و به دستور منگوقاآن، برادر هلاکو، خورشاه کشته شد. هلاکو بعد از شکست اسماعیلیه، عازم بغداد شد و در این عزیمت بزرگانی مانند عطاملک جوینی، خواجه نصیرالدین طوسی و ابوبکر بن سعد اتابک در رکابش بودند.

در فاصله یورش اول و دوم مغول به سرکردگی چنگیز و هلاکو به ایران، یعنی در سال (۶۳۷ ق / ۱۰۳۸ م) رکن الدین خورشاه اسماعیلی برای جلب مساعدت دولت‌های اروپایی بر ضد مغولان هیئتی به اروپا فرستاد؛ اما اروپاییان به این درخواست پاسخ مثبتی ندادند. به گفته ماتیو پاریس دولت‌های اروپایی سفیران اسماعیلی را به سردی پذیرفتند و به

پیشنهادهای آنان توجهی نکردند. هیئت دیگری نیز به همین منظور به دربار هنری (Henry) سوم پادشاه انگلیس رفت؛ ولی این هیئت نیز توفیق نیافت، زیرا اسقف وینچستر (Winchester) پس از شنیدن خبر ورود سفیر اسماعیلی، گفت بگذارید این سگان یکدیگر را پاره کنند و نسل یکدیگر را براندازند، آن وقت ما بر روی خرابه‌های شهرهای ایشان آیین کاتولیک را بنیان می‌نهمیم؛ در آن صورت دنیا یک شبان و یک رمه خواهد داشت.<sup>۱</sup> اما این هجوم ویرانگر نه تنها ایران را بلعید، بلکه تا اروپای مرکزی نیز رسید و سپاهیان «جبه» و «سوباتای» به روسیه رسیدند و چندی بعد لشکریان نوه چنگیز به نام «باتو» به روسیه، لهستان، مجارستان، دالماسی، ترانسیلوانی و شبه جزیره بالکان راه یافتند و همه جا به قتل عام و ویرانی و هلاکت پرداختند.

یورش مغول در سراسر جهان آن روز چنان هراسی ایجاد کرد که به گفته ماتئو پاریس ماهیگیران گاتلند (Gothland) و فریزلند (freisland) جرأت نمی‌کردند از دریای شمال عبور کنند و در یارموت (Yarmouth) به صید ماهی بپردازند و در نتیجه در آن سال ماهی هرینگ در انگلستان فراوان و ارزان شد، به طوری که چهل یا پنجاه عدد آن به یک سکه نقره حتی در نواحی دور از ساحل خرید و فروش می‌شد.<sup>۲</sup>

ایران حدود چهل سال به دست مغولان غیر مسلمان غارت شد و عده زیادی به خاک و خون کشیده شدند؛ ولی در تمام این مدت دربار خلفای عباسی در دو طرف دجله در بغداد به عیش و نوش مشغول بودند و از اینکه دشمن نافرمانی چون خوارزمشاهیان نابود شد خوشحال بودند و با آن همه سپاه هیچ اقدامی برای دفاع از مردم بی‌دفاع نکردند.<sup>۳</sup> اما سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه نهاد خلافت چرا در برابر مغولان بیگانه به سرعت به زانو در آمد؟

ابو احمد عبدالله مستعصم که در سال ۶۴۰ ق به خلافت رسیده بود مردی بی‌کفایت، بی‌تدبیر و عشرت طلب بود و تدبیر امور را به وزیر خود مؤید الدین علقمی - که به پندار بعضی خود و یارانش در اندیشه برانداختن خلیفه بودند - سپرده بود. ابن کثیر که برای خلیفه عباسی خیلی متأثر است، می‌نویسد: تعداد سربازان خلیفه از مرز بیست هزار نفر

تجاوز نمی‌کرد. همین تعداد هم در نهایت سختی و ذلت به سر می‌بردند، به طوری که در خیابان‌ها و درهای مساجد گدایی می‌کردند. به گفته مورخان هنگامی که قوم غارتگر مغول در دروازه‌های شهر بغداد بودند، خلیفه در کاخ خود با کنیزکان و زن‌های آوازه خوان مشغول خوش گذرانی بود.<sup>۴</sup>

سیاست سست و متزلزل مستعصم عباسی و وزیرش، که قادر به تصمیم مشخص و قاطعی نبودند، بستن یک پیمان مسالمت‌آمیز را با مغولان غیر ممکن ساخت. به علاوه ظلم و ستم عباسیان بر عموم مردم و فساد حاکم بر دستگاه خلافت، زمینه مساعدی را بر سقوط بغداد و خاندان ظالم عباسی فراهم آورد.

هلاکو در روز دهم رمضان سال ۶۵۵ ق. ایلچسانی پیش خلیفه فرستاد و از او خواست شخصاً به خدمت آید یا ابن علقمی و دو ندیمش سلیمان و دوات دار صغیر را برای رسانیدن پیام به نزد او فرستد. خلیفه دو نفر دیگر را فرستاد و هلاکو را تهدید کرد و دستور داد که به خراسان برگردد. هلاکو بار دیگر توصیه خود را تکرار کرد و این بار به تدبیر ابن علقمی قرار شد هدایایی برای هلاکو فرستاده شود و به نام وی در بغداد خطبه و سکه رایج گردد؛ ولی دوات دار مانع شد و سلیمان خلیفه را به تجهیز لشکر و داشتن این بی تدبیری ندیمان، تاوان سختی داشت و بغداد قتل عام شد و خلیفه را به نمد و نمدمالان سپردند.

«تصمیم گرفته شد تا خلیفه را در نمدی ببیچند و به تدریج با ضرب چوب و

لگد بکشند تا در صورت ظهور حادثه‌ای احتمالی، دست از کار بکشند».<sup>۵</sup>

لابد این نهایت لطف مغولان بود که خلیفه را به همان شیوه‌ای کشتند که شاهزادگانشان را می‌کشتند!<sup>۶</sup>

در چهارم صفر ۶۵۶ ق. سرانجام مغولان شهر بغداد را به آتش غارت و بیداد سپردند و مردم را به تیغ بی‌دریغ گذراندند. به دستور هلاکو لشکریان تا چهل روز بغداد را قتل عام کردند. گویند بیش از ۲/۳۰۰/۰۰۰ نفر را کشتند و از خون مردم نهرها جاری شد و در

دجله ریخت. «مغولان به قدری کشتند که از خون کشتگان نه‌ری بر صفت نیل روان گشت».<sup>۷</sup> به گفته مورخان، لشکر مغول حدود دویست هزار نفر بودند.<sup>۸</sup>

هلاکو سپس فرمان غارت بغداد را صادر کرد و مستعصم به دست خود کلید خزائن اجدادی را به هلاکو سپرد. خواجه نصیر نوشته است که هلاکو طبقی زر پیش خلیفه نهاد و گفت بخور. او گفت زر نتوان خورد. گفت پس چرا نگه داشتی و به لشکریان ندادی؟ و این درهای آهنین را چرا پیکان نساختی و به کنار جیحون نیامدی تا من از آب نتوانم گذشت؟ خلیفه گفت تقدیر خدا چنین بود. هلاکو گفت پس آنچه بر سر تو خواهد آمد نیز به تقدیر خداست.<sup>۹</sup>

نکته قابل تأمل درباره فتح بغداد اینکه برخی از نویسندگان شیعی و سنی، خواجه نصیر را باعث و بانی حادثه خونین بغداد دانسته‌اند. گروهی خواجه نصیر را بر هم زننده وحدت دولت عربی - اسلامی دانسته و معتقدند به دست او وحدت عربی در آن زمان پاشیده شد؛ اما امعان نظر منصفانه در تاریخ روشن می‌سازد که خلیفه عباسی معاصر سلطان خوارزمشاه نامه‌هایی به چنگیز خان مغول نوشت و در آن او را برای برای حمله به ایران برای از بین بردن دولت ایران تشویق کرد. بی‌شک تهاجم مغول به ایران مقدمه هجوم آنان به بغداد بود. در حقیقت خواجه در این باره گناهی نداشت و اگر لیاقت و کیاست خواجه پس از آنهمه وقایع و خونریزی نبود جهان اسلامی امروز چه وضعی داشت؟

برای تحقیق درباره خواجه نصیرالدین طوسی در هجوم مغولان به بغداد باید منابع مهم مربوط به تاریخ تحولات آن دوره را مورد بررسی قرار داد.

*طبقات ناصری* از منهاج سراج به سال ۶۵۸ ق / ۱۲۵۹ م که چند ماهی پس از سقوط بغداد نوشته شده است، هرگز هجوم مغولان به بغداد را به خواجه نصیرالدین طوسی نسبت نداده و حتی نامی از خواجه نصیرالدین در کتاب خویش ذکر نکرده است.

ابن فوطی در کتاب *الحوادث الجامعة* که در سال ۶۵۷ ق نوشته، ضمن پرداختن به سقوط بغداد و کشته شدن خلیفه عباسی، به نقش خواجه در فتح بغداد اشاره‌ای نکرده

است.<sup>۱۰</sup>

خواجه نصیرالدین طوسی در رساله‌ای به نام «کیفیت واقعه بغداد» که یورش مغولان به بغداد را بررسی کرده، از فعالیت و نقش خود در یورش هلاکو به بغداد سخنی نرانده است.<sup>۱۱</sup>

منابع یاد شده قدیم‌ترین منابع تاریخی در زمینه سقوط بغداد است؛ ولی همان‌طور که گفته شد، دلیل و نشانه‌ای از آن نوشته‌ها درباره نقش تأثیرگذار خواجه نصیرالدین طوسی در یورش هلاکو به بغداد یافت نمی‌شود. می‌توان گفت خواجه نصیرالدین که در رساله «کیفیت واقعه بغداد» به عنوان یک ناظر و شاهد عینی، حوادث سقوط بغداد را گزارش می‌کرده، اما از نقش خود در این حادثه سخنی نگفته، می‌تواند نشانه عدم نقش سازنده و تعیین‌کننده او در روند سقوط بغداد باشد.

حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده (۷۳۰ ق / ۱۳۲۹ م) نیز به نقش خواجه نصیرالدین در یورش به بغداد اشاره نکرده است.

ابن طباطبای (ابن طقطقی، متوفای ۷۰۹ ق) در کتاب الفخری فی الادب السلطانیة و الدول الاسلامیه که از منابع مهمی است که در روزگار نزدیک به سقوط بغداد به سال ۷۰۱ ق نگاشته است. درباره احوال مستعصم عباسی و فتح بغداد نوشته، ولی از خواجه نامی نبرده است، جز اینکه می‌گوید: هنگامی که ابن علقمی نزد هلاکو آمد، خواجه او را معرفی کرد.<sup>۱۲</sup>

ابوالفداء در المختصر فی اخبار البشیر مطالبی درباره فتح بغداد و حتی شرح حال طوسی آورده است؛ ولی به نقش او در سقوط بغداد اشاره نکرده است.<sup>۱۳</sup>

ابن عبری (متوفای ۶۵۸ ق) بحثی درباره فتح بغداد آورده و از وفات خواجه و علوم مربوط به او بحث مفصلی کرده است؛ ولی از مسائل سیاسی و نقش او در فتح بغداد یا تشویق خواجه، سخنی نیاورده است.<sup>۱۴</sup>

مؤلف طبقات ناصری حتی در بیان حوادث سال ۶۵۸ ق و سقوط بغداد، به پیروزی‌های

خیالی و خیانت ابن علقمی پرداخته است، اما هیچ اسمی از خواجه نیاورده است.<sup>۱۵</sup>  
محمد بن شاکر کتبی (متوفای ۷۶۴ ق) مؤلف کتاب *فوات الوفیات*، از زندگی خواجه و حرف شنوی هلاکو از وی سخن به میان آورده، ولی به تأثیر خواجه در فتح بغداد و تحریک هلاکو اشاره‌ای نکرده است.<sup>۱۶</sup>

ابن وردی (متوفای ۷۴۹ ق) مورخ قرن هشتم هجری در کتاب تاریخش واقعه بغداد را آورده و درباره نقش علقمی وزیر سخن گفته، ولی درباره خواجه حرفی نزده است.<sup>۱۷</sup> او در تعیین سال وفات خواجه از وفات او در سال ۶۷۱ ق و خدمت علمی‌اش به هلاکو و ساختن رصدخانه، سخنان زیادی گفته، ولی اشاره‌ای به تأثیر او در فتح بغداد نکرده است. ذهبی، رجالی و محدث اهل سنت (متوفای ۷۴۶ ق)، ضمن تشریح فتح بغداد (۶۵۶ - ۶۵۷ ق) و بیان موضع علقمی، اشاره‌ای به خواجه نکرده است.<sup>۱۸</sup>

نجوانی در *تاریخ السلف* که در سال ۷۲۴ ق نوشته است، با وجود بحث درباره فتح بغداد،<sup>۱۹</sup> از خواجه سخنی نگفته است.

غسانی (متوفای ۷۶۱ ق) ضمن اهانت‌های زیاد به ابن علقمی در مورد فتح بغداد،<sup>۲۰</sup> اسمی از خواجه و نقش او نبرده است.

ابن کازرونی (۶۱۱ - ۶۹۷ ق) در کتابش نامی از خواجه طوسی به میان نیاورده است.<sup>۲۱</sup>

ابن تغری بردی در کتاب *النجوم الزاهرة* ضمن بیان عدم تدبیر و عیاشی خلیفه و گوش سپردن او به ساز و آواز، اشاره‌ای به نقش طوسی نکرده است.<sup>۲۲</sup>

سیوطی در *تاریخ الخلفاء* با اینکه مثل ابن‌وردی و ذهبی تعصب خاصی بر ضد شیعه دارد، اشاره‌ای به نقش خواجه در سقوط بغداد ندارد.

امیرعلی در *مختصر تاریخ العرب* ضمن نقل جزئیات جنایات مغول در بغداد و خیانت ابن علقمی، اسمی از خواجه نبرده است.<sup>۲۳</sup>

تا قبل از ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزیه یا خواندمیر، اشاره‌ای به نقش خواجه در

سقوط بغداد نشده است. این دلیلی بر صحیح نبودن تهمت خواجه و عدم صحت نقل‌های مغرضانه است. ابن خلدون در *العبر* با اینکه به شدت از ابن علقمی انتقاد کرده و مستعصم را ستایش کرده است، از خواجه سخنی نگفته است. ده‌ها کتاب تاریخی درباره سقوط بغداد و حتی چگونگی مقدمات و نامه‌های هلاکو به المستعصم نوشته و علل و عوامل سقوط بغداد را پیش از سقوط تا قتل عام و پس از سقوط توضیح داده‌اند، اما حتی یک نفر و یک گزارش از خواجه به عنوان محرک نام نبرده است جز رشیدالدین فضل‌الله که در کتاب *جامع التواریخ* به این ادعا پرداخته است. ظاهراً *جامع التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله (۷۱۰ ق / ۱۳۱۰ م) نخستین کتاب تاریخی است که هجوم هلاکو به بغداد را به نوعی به خواجه نصیرالدین نسبت می‌دهد. رشیدالدین در این زمینه می‌نویسد که خان بزرگ مغول «منگوقا آن» به هلاکو دستور داد که بر توران، ایران، دژهای اسماعیلیان و بغداد یورش برد، و افزود که اگر خلیفه بغداد خدمت هلاکو را پذیرفت و به فرمان وی گردن نهاد باید در امان بماند و گرنه وی را به سرنوشت دیگر نافرمایان دچار سازد. هلاکو در این زمینه با ارکان دولت و اعیان حضرت در باب عزیمت به رایزنی پرداخت. حسام‌الدین منجم که به فرمان «قا آن» مصاحب او بود گفت که مبارک نباشد قصد خاندان خلافت کردن و لشکر به بغداد کشیدن، زیرا هر پادشاه که قصد بغداد و عباسیان کرد، از ملک و عمر تمتع نیافت. چون این ستاره شناس پر آوازه به واسطه قربت جرأتی داشت سخنان و هشدارهای خود را بدین گونه به روشنی و بی‌پرده آورد که در صورت یورش هلاکو به بغداد شش فساد ظاهر می‌گردد: یکی آنکه اسبان بمیرند و لشکریان بیمار شوند، فساد دیگر اینکه آفتاب برنیاید. به علاوه گفت که دیگر باران نخواهد بارید و باد صرصر برخیزد و جهان به زلزله خراب شود، و افزون بر آن گیاهی از زمین نروید و سرانجام پادشاه بزرگ [هلاکو] در آن سال وفات کند.

بنا به سخن رشیدالدین به رغم این هشدارها بخشیمان و امرا گفتند رفتن به بغداد عین مصلحت است. در این هنگام هلاکو به سراغ خواجه نصیرالدین رفت و با وی کنکاج کرد.



خواجه متوهم گشت و پنداشت که بر سبیل امتحان است. گفت از این احوال هیچ یک حادثه نشود. فرمود که پس چه باشد؟ گفت آنکه به جای خلیفه هلاکو خان بود. حسام الدین را طلب فرمود تا با خواجه بحث کند. خواجه گفت به اتفاق جمهور و اهل اسلام بسیاری از صحابه کبار شهید شده‌اند و هیچ فسادى ظاهر نشد و اگر گویند خاصیت عباسیان است؛ از خراسان طاهر به حکم محمود بیامد و برادرش محمد امین را بکشت و متوکل را پسرش به اتفاق امرا بکشت، منتصر و معتز را امرا و غلامان بکشتند و علی هذا چند خلیفه دیگر بر دست هر کس به قتل آمدند و خللی ظاهر نگشت.<sup>۲۴</sup> همان طور که پیش تر هم گفته شد، سخنی درباره نقش خواجه نصیرالدین در سقوط بغداد قبل از سخنان بالا مشاهده نشده است.

کتاب تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (وصاف الحضرة) (۷۲۸ ق / ۱۳۲۷ م) که هفده سال پس از جامع التواریخ نگاشته شده است، درباره گفت‌وگوی خواجه نصیرالدین طوسی با هلاکو در خصوص هجوم به بغداد می‌نویسد:

هلاکو در تصمیم این عزیمت و استضافت آن مملکت از رأی مولانا نصیرالدین استکشافی کرد و از روی احکام نجومی استشارتی و بعد از تسییر طالع و تقویم کواکب و تحقیق نظر و اتصالات سعود عرضه داشت که استخلاص آنجا بی تحمل مزید کلفتی بر دست مواکب منصور میسر خواهد شد و مدت اقامت و خلافت به سر، و اثر الوصول و وصول الاثر. اگر صورت قضا و قدر موافق این حکم باشد از اثر سیاسی دولت پادشاه تواند بود و آنا شعر: «دبر بالنجوم و لست ادری، و رب الأرض یفعل ما یشاء، من از رهگذر ستارگان تدبیری می‌اندیشم؛ ولی نمی‌توانم آگاه و مطمئن باشم؛ خداوند روی زمین آنچه را که بخواهد می‌کند». هلاکو خان به دلی ثابت و ضمیری منفسح استعداد نهضت و حرکت لشکر را به سوی بغداد اشارت راند.<sup>۲۵</sup>

چنانکه مشاهده شد، هیچ گونه تغییر و تفاوتی بین سخنان رشیدالدین فضل الله و *وصاف الحضرة* دیده نمی شود.

شیخ تقی الدین احمد بن عبدالرحیم، مشهور به ابن تیمیه، درباره خصوصیات خواجه نصیرالدین طوسی و ارتباط وی با هلاکو خان به خصوص مسئله یورش به بغداد مطالبی می نویسد که ترجمه آن چنین است:

این مرد که نزد همگان - خواص و عوام - آوازه دارد، وزیر ملحدان باطنی یعنی اسماعیلیان الموت بود. هنگامی که هلاکوی ترک (مغول) و مشرک آمد، طوسی وی را واداشت تا خلیفه و دانشمندان مذهبی را بکشد و هنرمندان و افزارمندان را که برای وی سود این جهانی را در بر داشتند مورد پشتیبانی قرار دهد. طوسی امور دارایی های وقفی را که از آن مسلمانان بود در دست گرفت و مبالغی گزاف از درآمد اوقاف را در اختیار دانشمندان مشرک و رهبران آنان که به جادوگری و مانند آن سرگرم بودند گذاشت. هنگامی که وی رصدخانه مراغه را که بر پایه باورهای صابئین مشرک استوار بود بنیاد نهاد، کسانی که شایستگی بیشتری داشتند از آن رصدخانه بهره چندان نمی بردند، در حالی که کسانی دیگر مانند صابئین مشرک، منکران صفت خداوند (معطله) و دیگر مشرکان از آن بسیار بهره مند می شدند... طوسی و پیروان وی بدین گونه شناخته شده اند که درباره وظایف اسلامی خود و آنچه ممنوع اعلام شده بی اعتنا بوده اند آنان وظایف شرعی خود مانند نماز را به جای نمی آورند، بدانچه از سوی خدا نهی شده، مانند نوشیدنی های مستی آور، زنا و دیگر تبهکاری ها اهمیتی نمی دادند. شنیده شده است که آنان حتی در ماه رمضان به نماز توجه نداشتند و مرتکب زنا

ابن تیمیه درباره نقش خواجه نصیرالدین طوسی در سقوط بغداد در مجموع الرسائل

می‌نویسد:

تاتاران بر کشورهای اسلامی یورش نبردند و خلیفه بغداد و دیگر فرمانروایان اسلامی را نکشتند جز با کمک و پشتیبانی ملحدان (اسماعیلی) و کارگردان این [رویدادها] همانا وزیر آنان نصیرالدین طوسی در الموت بود. او بود که دستور کشتن خلیفه و از میان بردن حکومت وی را صادر کرد.<sup>۲۷</sup>

ابن تیمیه می‌نویسد:

او آدم بی‌مبالاتی در دین بود، شعائر اسلامی را مراعات نمی‌کرد، مرتکب فواحش می‌شد، نماز نمی‌خواند و در ماه رمضان شراب و مسکرات می‌نوشید و زنا می‌کرد.<sup>۲۸</sup>

یکی از شاگردان ابن تیمیه به نام محمد بن ابی‌بکر، مشهور به ابن قییم الجوزیه، در کتاب *اغاثه اللهفان* می‌نویسد:

هنگامی که فرصت به سراغ ملحدان و حامی شرک و کفر... نصیرالدین... آمد وی از پیرامون پیامبر [اسلام] و مؤمنان به کیش او انتقام گرفت. آری او مسلمانان را از دم شمشیر گذراند... و خلیفه را بکشت.<sup>۲۹</sup>

ابن قییم جوزیه، خواجه را با الفاظ رکیکی به باد اتهام و دشنام می‌گیرد درباره وی می‌گوید: «او منکر معاد و تعلیم دهنده سحر بود و بت‌ها را عبادت می‌کرد».<sup>۳۰</sup>

باعث شگفتی است که در یک دوره حدود چهل ساله از تدوین جامع التواریخ رشید الدین فضل الله تا نگارش *اغاثه اللهفان* ابن قییم الجوزیه، چگونه یک گزارش و نگرش تاریخی دستخوش تغییر و دگرگونی شده است.

ابن شاکر در کتاب *فوات الوفیات* که درباره زندگی نامه مردان پرآوازه است، سخنی در

مورد تأثیر خواجه نصیرالدین طوسی در واقعه بغداد به میان نمی‌آورد.<sup>۳۱</sup> اما می‌خواند در کتاب *روضه الصفا* در این مورد می‌نویسد: «هلاکوخان خواجه را در این حکم مصدق داشت».<sup>۳۲</sup>

عبدالوهاب سبکی، معاصر ابن شاکر، در کتاب *طبقات الشافعیه الکبری* درباره نقش خواجه نصیرالدین طوسی در واقعه بغداد مطلبی نوشته که به نظر می‌رسد. تحت تأثیر دیدگاه‌های ابن تیمیه قرار داشته است.<sup>۳۳</sup>

خواندمیر در کتاب *حیب السیر* سرگذشت هجوم هلاکوخان به بغداد را از یک سو بنا بر استصواب خواجه نصیرالدین طوسی می‌داند و از سوی دیگر وزیر پر مکر و تزویر خلیفه، ابن علقمی را عامل اصلی یورش مغولان به بغداد می‌داند: همو بود که سپاهیان بغداد را به اطراف ولایات فرستاد و قاصدی سخن دان نزد هلاکوخان فرستاد و قصه پریشانی لشکریان را باز نمود و سپس در یک عریضه دیگر برای هلاکو پیام داد که «من بعد وصول مواجب سپاهیان بغداد و مرسومات لشکریان این بلاد چون سررشته حسن عهد و اخلاص من نسبت به عباسیان منقطع و نابود خواهد بود».<sup>۳۴</sup>

ادوارد براون خواجه نصیرالدین طوسی را «خائن دو لایه» می‌خواند.<sup>۳۵</sup>

خوانساری در کتاب *روضات الجنان* خواجه نصیرالدین طوسی را در این ارتباط تمجید می‌کند. از دیدگاه وی خواجه نصیرالدین طوسی کشنده بغداد و دیگر مردمانی که وی کافر می‌خوانده‌اند بوده است.<sup>۳۶</sup>

قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* نیز می‌نویسد:

بنابر آنکه وفور تعصب مستعصم نزد خواجه نصیرالدین طوسی ظاهر بود

هلاکو را بر آن داشته تا به صوب بغداد لشکر کشد.<sup>۳۷</sup>

لوی (Levy) بر این باور است که خواجه نصیرالدین طوسی از روی زنه‌ار خواری سبب مرگ آخرین خلیفه بغداد گردید.<sup>۳۸</sup>

صاحب کتاب *النجوم الزاهره* نیز ابن علقمی را حریص به ساقط کردن دولت بنی عباس می‌دانست و معتقد بود که ابن علقمی می‌خواست حکومت را به دست علویان بسپارد.<sup>۳۹</sup>

بعضی دیگر از مورخان گفته‌اند که براندازی حکومت بنی عباس به دستور خواجه طوسی و ابن علقمی وزیر بود.<sup>۴۰</sup>

به نظر می‌رسد این گونه داورها به دور از حقیقت و بر پایه تحقیق و جست‌وجوی دقیق و درست نیست و هیچ یک از نوشته‌های تاریخی و دیدگاه‌های ارائه شده در مورد ارتباط خواجه نصیرالدین طوسی با سقوط بغداد جز بر پایه گزارش رشید الدین فضل الله درست نمی‌نماید و از آن پس سخنانی را برخی از صاحب نظران بر آن افزوده‌اند یا آنکه مسئله به شیوه‌هایی دور از واقعیت تاریخی تفسیر شده است.

در حقیقت خصوصیات اخلاقی خواجه نصیرالدین طوسی به او چنان استعدادی بخشید که بتواند با ویژگی‌های زاینده حکومت مغولان سازگاری پیدا کند و در همان اوضاع و احوال گسترش میراث علمی، فکری و مذهبی اسلام را همچنان بخشی مهمی از خواست‌های زندگی خود بداند. این حقیقت را باید دریافت که اگر خواجه نصیرالدین کمترین مخالفتی با تصمیم هلاکوخان بر یورش بر بغداد نشان می‌داد به سرنوشت حسام الدین منجم گرفتار می‌شود و قادر به ممانعت هلاکو از لشکرکشی و حمله به سرزمین‌های اسلامی که مأموریت اساسی وی بود، نبود. از سوی دیگر پیش از آنکه هلاکو به ایران بیاید، خان بزرگ مغول، منگوقاآن، از هلاکو خواسته بود که خواجه نصیرالدین را به خدمت خویش در آورده و وی را نزد منگو فرستد تا وی بتواند از دانش ستاره‌شناسی او بهره برد.<sup>۴۱</sup>

به نظر می‌رسد که او ناگزیر از همکاری با آن یورشگر مغولی بوده و این همکاری او تا اندازه‌ای چشمگیر به سود فرهنگ جهان اسلام بوده است، به طوری که یک بار، هنگامی که نزد اسماعیلیان در قهستان (نزدیک خراسان) به سر می‌برد، بر آن شد که به بغداد رود

و خلیفه عباسی را به کیش شیعه بخواند.<sup>۴۲</sup> و این قصد خویش را بر ابن علقمی نوشت؛ اما او به این اندیشه طوسی روی خوش نشان نداد و داستان را به ناصرالدین رهبر اسماعیلیان قهستان گزارش کرد و این خود سبب زندانی شدن طوسی گردید و تا آمدن مغولان همچنان در زندان بماند.<sup>۴۳</sup>

در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از مباحث یاد شده، می‌توان گفت بر پایه شواهد تاریخی نه تنها نمی‌توانیم با کسانی که از خواجه نصیرالدین طوسی انتقاد کرده و وی را در حمله هلاکوخان به بغداد مؤثر و مقصر اصلی دانسته و زنه‌ار خوار به اسلام خوانده‌اند هم عقیده باشیم، بلکه فعالیت‌های علمی و خدمات او در راه گسترش اسلام را با دیده احترام می‌نگریم و بر آن باوریم و تاریخ نیز گواهی می‌دهد که هر چند هجوم مغولان ویرانگری‌های وحشتناک و فراوانی را به بار آورد، ولی حاکمیت دراز مدت آنان به تمامی در چارچوب فرهنگ و تمدن اسلامی گام برداشته و همکاری خواجه نصیرالدین طوسی و برخی از دانشمندان اسلامی در ازای فرمانروایی مغولان نیز درست در راستای همین شکوفایی خودنمایی کرد.

امام خمینی(ره) درباره خواجه نصیرالدین طوسی چنین می‌فرمایند:

و اما قضیه خواجه نصیر و امثال خواجه نصیر شما می‌دانید این را که خواجه نصیر که در این دستگاه وارد می‌شد نمی‌رفت وزارت بکند، می‌رفت آنها را آدم بکند نمی‌رفت برای اینکه در تحت نفوذ آنها باشد می‌خواست آنها را مهار کند تا آن اندازه‌ای که بتواند کارهایی که خواجه نصیر برای مذهب کرد آن کارهاست که خواجه نصیر را خواجه نصیر کرد.<sup>۴۴</sup>

## پی‌نوشت‌ها

1. ادوارد براون، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه علی اصغر حکمت (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد و ابن سینا و مروارید، ۱۳۶۶) ج ۳.
2. همان.
3. ر. ک: اکبر مرتضی‌پور، *شرح حال ریاضی دانان ایران و جهان* (تهران: عطار، ۱۳۸۰) ص .
4. ابن کثیر، *البدایة و النهایة* (قاهره: مطبعه العاده، ۱۳۵۱ ق) ج ۱۳ - ۱۴، ص ۲۲۵.
5. شیرین بیانی، *مغولان و حکومت ایلیخانی در ایران* (تهران: سمت، ۱۳۷۹) ص ۱۵۸.
6. *تاریخ کمبریج*، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴) ج ۵، ص ۳۲۸.
7. عبدالله بن فضل الله، و صاف الخضره، *تاریخ و صاف* (تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی و موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۷۲ - ۱۳۶۶) ج ۱، ص ۳۷.
8. ابن کثیر، پیشین.
9. محمد جوینی، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح علامه محمد قزوینی (تهران: انتشارات زوار) ج ۳، ص ۲۸۸.
10. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران* (تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸) به نقل از: *تحقیق من وجهه نظر التاریخ*، ص ۸۷.
11. *جهانگشای جوینی*، ج ۳، ص ۲۹۴.
12. ابن الطقطقی، *الفخری* (قاهره: محمد علی ضبیح و اولاده) ج ۷، ص ۴۵۳.
13. ابوالفداء، *المختصر فی تاریخ البشر*، تصحیح محمد افندی المثنی القونسی (قسطننتیه، بی‌نا، ۱۲۸۶ ق) ج ۳، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.
14. ابن العبری، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمد علی تاج‌پور و حشمت الله ریاضی

- (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴) ص ۲۷۰ - ۲۷۴ و ۲۸۶ - ۲۸۷.
15. عثمان بن محمد منهاج سراج، *طبقات ناصری*، تصحیح و تعلیق عبدالحی حبیبی قندهاری (کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳) ص ۳۰.
16. همان، ج ۳، ص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ ابوالفداء، *پیشین*، ص ۴۹۷.
17. ابن الوردی، *تاریخ ابن الوردی* (مصر: بی‌نا، ۱۳۱۶ ق) ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۱.
18. محمد بن احمد ذهبی، *دول الاسلام*، تحقیق محمد شلتوت و محمد مصطفی ابراهیم (قاهره: الهیه المویه العامه الكتاب، ۱۹۷۴ م) ص ۳۶۰ - ۳۷۳.
19. هندوشاه بن سنجر، *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال (تهران: وزارت معارف، ۱۳۱۳) ص ۳۵۷.
20. اسماعیل بن عباس غسانی، *المسجد المسبوك* (بغداد: دارالبیان، ۱۹۷۵ م) ص ۶۳ و ۶۲۲.
21. محی الدین الکافیجی، *مختصر فی علم التاریخ*، تحقیق محمد کمال الدین عزالدین علی (بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۰ ق) ص ۲۷۱ - ۲۷۳.
22. ابن تغری، *النجوم الزاهره* (قاهره: وزارت الثقافه، ۱۳۸۴ - ۱۳۹۲ ق) ج ۷، ص ۵۱ - ۶۴.
23. ابن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۲) ج ۳، ص ۲۸۴.
24. رشید الدین فضل الله، *جامع التواریخ*، تصحیح بهمن کریمی (تهران: اقبال، ۱۳۶۲) ص ۷۰۲ - ۷۰۶.
25. عبدالله بن فضل الله، *وصاف الحضرة*، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۰ - ۳۱.
26. ابن تیمیه، *مجموعه الرسائل و المسائل*، ویرایش محمد رشید رضا (مکه: التراث العربی، بی‌تا) ج ۲، ص ۹۹.
27. همان، ص ۹۷.



28. ابن تیمیه، *منهاج السنه*، ج ۲، ص ۱۹۹.
29. ابن قیم جوزیه، *اغاثة اللهفان*، ج ۲، ص ۲۶۳.
30. همو، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، ص ۳۳۹ - ۳۴۰، همو، *الاعلام*، ج ۷، ص ۳۶.
31. ابن شاکر کتبی، *فوات الوفيات* (قاهره: مطبعة العاده، ۱۹۵۱ م) ج ۲، ص ۳۰۷.
32. میرخواند، *روضه الصفا* (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳) ج ۵، ص ۲۳۸.
33. علی بن عبدالکافی سبکی، *طبقات الشافعية الكبرى*، گردآورنده محمود محمد الطنطاوی و عبدالفتاح محمد امجد، (داراحیاء الكتب العربی) ج ۵، ص ۱۱۵.
34. خواندمیر، *حبيب السیر* (تهران: دارالخاف، بی تا) ج ۲، ص ۳۳۸.
35. ادوارد براون، *پیشین*، ص ۱۰.
36. محمد باقر بن زین العابدین خوانساری، *روضات الجنات*، تحقیق محمد علی روضاتی (تهران: آخوندی، ۱۳۸۲ق) ص ۶۵.
37. قاضی نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین* (تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ ق) ج ۲، ص ۲۰۴-۲۰۵.
38. Levy. (London. 2948 ) p. 48.
39. ابن تغری، یوسف، *پیشین*، ص ۵۱-۶۴.
40. ابن کثیر، *پیشین*، ص ۲۲۶.
41. رشیدالدین فضل الله، *پیشین*، ص ۷۱۸.
42. قاضی نور الله شوشتری، *پیشین*، ص ۲۰۳.
43. خواندمیر، *پیشین*، ص ۱۰۵.
44. امام خمینی، *کشف الاسرار* (قم: ۱۳۶۸) ص ۱۵۰.

## منابع

- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، *مجموعه الرسائل و المسائل*، ویرایشگر محمد رشید رضا، التراث العربی، بی تا، ۵ جلد در ۲ مجلد.
- ابن تغری، یوسف، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، قاهره، وزارت الثقافه و الارشاد العوقی الموسسه المصریه العامه للتألیف و الترجمه و الطباعه و النشر، (۱۳۸۴ - ۱۹۶۴) ۱۳۹۲ - ۱۹۷۲ م، ۱۶ جلد در ۸ مجلد.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آبتی، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی و موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ابن شاکر کتبی، محمد بن شاکر، *فوات الوفيات*، قاهره، مطبعه العاده، ۱۹۵۱ م.
- ابن العبری، غریفور یوس بن هارون، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت الله ریاضی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
- ابن الطقطقی، محمد بن علی، *الفخری فی الاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه*، قاهره، محمد علی ضبیح و اولاده.
- ابن الفوطی، عبدالرزاق بن احمد، *الحوادث الجامعه و التجارب فی الماه الشابعه*، بغداد، المکتبیه العربیه، ۱۳۵۱ ق.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه فی التاریخ*، قاهره، مطبعه العاده، ۱۳۵۱ ق، ۱۴ جلد در ۶ مجلد.

- ابن الوردی، عمر بن المظهر، *تاریخ ابن الوردی*، مصر، ۱۳۱۶ ق.
- ابوالفدا، الملك المويد اسماعيل، *المختصر فی اخبار البشر* (تاریخ عمومی اسلامی)، تصحیح محمد افندی المثنی التونسی، قسطنطنیه، ۱۲۸۶.
- براون، ادوارد گرانویل، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۳، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، وزارت فرهنگ و ابن سینا و مروارید، ۱۳۶۶.
- بیانی، شیرین، *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- *تاریخ کمبریج*، (از سلسله تحقیقات گروه تاریخ ایران دانشگاه کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴، ۷ جلد مصور.
- جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
- جوینی، محمد، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران، انتشارات زوار، ج ۳.
- مستوفی، حمدالله ابی بکر، *تاریخ گزیده*، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لندن، انتشارات لوزاک، ۱۳۲۸.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، *حیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تهران، دارالخفاف، بی تا، ۳ جلد در یک مجلد.
- خوانساری، محمد باقر بن زین العابدین، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، تحقیق و شرح محمد علی روضاتی، تهران، آخوندی، ۱۳۸۲ ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، *دول الاسلام*، تحقیق فهیم محمد شلتوت و محمد مصطفی ابراهیم، قاهره، الهیه المویه العامه الكتاب، ۱۹۷۴ م.

- رشید الدین فضل الله، *جامع التواریخ*، تصحیح بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲.
- سبکی، علی بن عبدالکافی، *طبقات الشافعیه الکبری*، گرد آورنده محمود محمد الطنطاوی و عبدالفتاح محمد الجلو، داراحیاءالکتب العربی، ۲ جلد.
- شوشتری، نورالله بن شریف الدین، *مجالس المومنین*، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۷۶ - ۱۳۷۵ ق، ۲ جلد.
- صفوی، خلیل بن ابیک، *الوافی بالوفیات*، به کوشش هلموت ریتز، استامبول، النشرات الاسلامیه، ۱۳۸۱، ۱۹۲۶ م.
- غسائی، اسماعیل بن عباس، *المسجد المسبوک*، بغداد، دارالبیان، ۱۹۷۵ م.
- محی الدین الکافیجی، *مختصر فی علم التاریخ*، تحقیق محمد کمال الدین عزالدین علی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۰ ق.
- مرتضی پور، اکبر، *شرح حال ریاضی دانان ایران و جهان*، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۸۰.
- منہاج سراج، عثمان بن محمد، *طبقات ناصری*، تصحیح، مقابله، تحشیه و تعلیق عبدالحمی حبیبی قندهاری، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۴۳ - ۱۳۴۲، ۲ جلد.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه، *روضه الصفاء*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳، ۶ جلد در ۲ مجلد.
- هندوشاه بن سنجر، *تجارب السلف*، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، وزارت معارف، ۱۳۱۳.
- وصاف الخضره، عبدالله بن فضل الله، *تاریخ وصاف*، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی و موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۷۲ - ۱۳۴۶